نقد مقدمه اول:

مرحوم حائری، احتیاج مطلق به مقدمه اول را نمی‌پذیرد و می‌نویسد:

«و یمکن ان یقال بعدم الحاجة الی احراز کون المتکلم فی مقام بیان تمام المراد فی الحمل علی الاطلاق عند عدم القرینة، بیانه ان المهملة مرددة بین المطلق و المقید، و لا ثالث، و لا اشکال انه لو کان المراد المقید یکون الارادة متعلقة به بالاصالة، و انما ینسب الی الطبیعة بالتبع لمکان الاتحاد، فنقول: لو قال القائل جئنی بالرجل او برجل یکون ظاهرا فی ان الارادة اولاً و بالذات متعلقة بالطبیعة، لا ان المراد هو المقید ثم اضاف ارادته الی الطبیعة لمکان الاتحاد، و بعد تسلیم هذا الظهور تسری الارادة الی تمام الافراد، و هذا معنی الاطلاق.»[1]

توضیح:

۱. به صرف اینکه قرینه‌ای در میان نباشد، می‌توان اخذ به اطلاق کرد و لازم نیست، احراز کنیم که متکلم در مقام بیان تمام مراد است.

۲. چرا که ماهیت مهمله یا مقید است و یا مطلق است و شق ثالثی ندارد.

۳. پس اگر مراد از رجل، رجل عالم باشد، اراده متکلم اولاً و بالذات به «عالم» تعلق گرفته است و به تبع آن است که اراده به «رجولیت» تعلق گرفته است.

۴. حال وقتی متکلم می‌گوید: «جئنی برجل»، ظهور کلام در آن است که اراده متکلم اولاً و بالذات به «رجولیت» تعلق گرفته است (و ظاهراً چنین نیست که اراده اولاً و بالذات به «عالم» تعلق گرفته باشد و بعد به سبب اتحاد رجل و عالم، رجل هم متعلق اراده شده باشد.)

۵. پس اگر چنین ظهوری را بپذیریم، می‌توان گفت ظاهر کلام آن است که «رجل» مراد اصلی است و به همین جهت حکم به همه افراد رجل تسری می‌یابد.

مرحوم حائری سپس می‌نویسد:

«ان قلت: ان المهملة لیست قابلة لتعلق الارادة الجدیة بها، کیف؟ و قد فرضناها مرددة بین المطلق و المقید، و لا یعقل کون موضوع الحکم مرددا عند الحاکم، فنسبة الارادة الی المهملة عرضیة فی کل حال، فیبقی تعیین الاطلاق بلا دلیل.

[1]. درر الفوائد، ج۱، ص۲۳۴

قلت: عروض الاطلاق للمهملة ليس كعروض القيد لها فی الاحتياج الی الملاحظة، و إلّا لزم عدم الحمل علی الاطلاق حتی بعد احراز كونه فی مقام البيان، لعدم الترجيح بعد كونه بمثابة ساير القيود»[1]

توضیح:

۱. ان قلت: آنچه متعلق اراده جدی (اولاً و بالذات) است، نمی‌تواند مهمله باشد.

۲. بلکه آنچه اولاً و بالذات مراد است، یا مطلق است و یا مقید است.

[ما می‌گوییم: خواهیم گفت که گاه مراد جدی مهمله است.]

۳. قلت: حمل مهمله بر مطلق مثل حمل مهمله بر مقید نیست.

۴. و الا اگر مطلق و مقید مساوی باشند، بعد از احراز مقام بیان هم حمل مهمله بر مطلق ممکن نیست.

ما می‌گوییم:

ماحصل فرمایش ایشان آن است که:

وقتی متکلم می‌گوید «جئنی برجل»، اگر مرادش «رجل عالم» باشد، در این صورت اراده‌اش نسبت به «رجل» تبعی است ولی اگر مرادش «رجل» باشد، در این صورت اراده‌اش نسبت به «رجل» اصالی است. و ظهور کلام در آن است که اراده به نحو اصالی به «رجل» تعلق گرفته است. و اگر اشکال شود که اراده نسبت به مهمله یعنی رجل، همیشه به نحوی تبعی است، می‌گوییم اگر مراد مطلق باشد، تعلق اراده به «رجل»، فرق دارد با صورتی که مراد مقید باشد.

حضرت امام به سخنان مرحوم حائری توجه می‌دهند و از آن پاسخ می‌دهند:

«فقد خالف فيها شيخنا العلاّمة- أعلی اللّه مقامه- بدعوی أنّ ظهور الإرادة فی الأصليّة- لا التبعيّة- يكفی فی الحكم بالإطلاق.

و أنت خبير بأنّ هذا ليس ظهورا لفظيّا مستندا إلی الوضع، بل هو لأجل حكم العقلاء: بأنّ ما جعل موضوع حكمه يكون تمامه لا بعضه، و هو لا يثبت و لا يحكم العقلاء به إلاّ بعد كون المتكلّم فی مقام بيان تمام المراد، و إلاّ فلو فرض كونه فی مقام بيان حكم آخر، أو كان بصدد الإهمال، لم يمكن إثبات كون الإرادة ظاهرة فی الأصالة»[2]

---

[1]. همان

[2]. مناهج الوصول، ج۲، ص۳۲۶

ما می‌گوییم:

ما حصل جواب حضرت امام آن است که:

فهم اینکه کلام مهمل نیست و مطلق است، محتاج حکم عقلایی است و این از لفظ فهمیده نمی‌شود و تا وقتی حکم عقلایی مطرح نباشد، نمی‌توان گفت که مراد متکلم نسبت به «رجل» بالاصالهٔ بوده است و یا بالتبع.

حضرت امام سپس می‌نویسند:

«و بالجملهٔ: بعد کون معنی الإطلاق هو کون ما جعل الموضوع- مثلا- تمام الموضوع من غیر دخالهٔ قید فی موضوعیّته للحکم، فلا یحکم العقلاء بأنّه تمام الموضوع، و لا تتمّ الحجّهٔ العقلائیّهٔ، إلاّ بعد کون المتکلّم فی مقام البیان، فیحتجّ العقلاء علیه: بأنّک کنت فی مقام البیان، فلو کان شیء دخیلا فی موضوعیّته له کان علیک البیان، فجعل هذا موضوعا یکشف عن تمامیّته.»[1]

ما می‌گوییم:

۱. گفته بودیم که مطابق فرمایش مرحوم آخوند:

وقتی گفته می‌شود «اعتق رقبهٔ»، مراد استعمالی از آن، «عتق رقبهٔ» است. اگر در این مرتبه احراز کردیم که متکلم در مقام بیان تمام مراد است می‌گوییم، این کلام مطلق است ولی اگر احراز نکردیم که متکلم در مقام بیان تمام المراد است می‌گوییم، این کلام مهمل است.

در مرتبه بعد اصالهٔ الظهور (اصالهٔ الاطلاق) ثابت می‌کند که مراد استعمالی همان مراد جدی است و لذا می‌گوییم «آنچه مطلق است (به مراد استعمالی)، مراد جدی است».

حال اگر «مقید» وارد شد، این دلیل مقید، نسبت به مراد جدی تصرف کرده و ثابت می‌کند: «آنچه به اراده استعمالی مطلق است، مراد جدی نیست و مراد جدی «عتق رقبهٔ مؤمنهٔ» است».

۲. همچنین گفته بودیم مطابق فرمایش مرحوم آخوند:

برای اینکه اطلاق حاصل شود، لازم است در مرتبه اراده استعمالی، متکلم در مقام بیان باشد ولی برای اینکه حجیت پدید آید (و مطلق حجت باشد) لازم است در مرتبه اراده جدی، احراز کنیم که «بیانی از ناحیه شارع نسبت به قید» وارد نشده است.

۳. حال: مرحوم حائری می‌گوید در مقام اراده استعمالی، اصلاً نیازی به احراز مقام بیان نیست، چرا که وقت کلام صادر شد، در معنای استعمالی ظهور می‌یابد و مراد استعمالی از آن ثابت می‌شود و در این مرتبه هرچه معنای لفظ است، مراد استعمالی است.

---

[1]. همان

به عبارت دیگر در این مرتبه، امکان ندارد که گوینده در مقام بیان تمام مراد نباشد. (به عبارتی، در این مرتبه، نمی‌تواند کلام یا مهمل باشد و یا مطلق بلکه در هر حال مطلق است).

۴. حضرت امام بر مرحوم حائری اشکال می‌کند که:

در همان مرتبه مراد استعمالی، گاه متکلم در مقام بیان تمام مراد است و گاه در مقام بیان تمام مراد نیست (و از ابتدا می‌گوید که آنچه گفته است صرفاً یک عنوان کلی است که بعدها قید خواهد خورد).

در صورت اول از نظر عقلا مراد استعمالی او مطلق است و در صورت دوم از نظر عقلا مراد استعمالی او مطلق نیست و مهمل است.

حال: هر کدام از این دو صورت، وقتی با اصالة الظهور همراه شد، به مراد جدی تبدیل می‌شود.

در صورت اول، مطلق، مراد جدی می‌شود و در صورت دوم همان معنای مهمل مراد جدی می‌شود. (یعنی مخاطب چنین می‌فهمد که این کلام در مقام شوخی نبوده است و فی الجمله آن عنوان کلی مراد جدی است ولی در آینده مقید خواهد شد).

پس: جریان اصالة الظهور مربوط به مقام اراده جدی است در حالیکه فهم اطلاق مربوط به اراده استعمالی است.

حال: اگر «مهمل» مراد جدی شد، به همان اندازه و به صورت فی‌الجمله حجت است ولی اگر مطلق مراد جدی شد، به نحو بالجمله حجت می‌شود (و جریان اصالة الظهور هم متوقف بر جریان قبح عقاب بلابیان زائد است و لذا «عدم البیان» در بحث اصالة الظهور، با بیان در بحث اطلاق متفاوت است.)

۵. پس سخن مرحوم حائری کامل نیست چرا که بالوجدان متکلم می‌تواند در مقام مراد استعمالی، کلام را به نحو مهمل ادا کند و لذا جریان اطلاق، محتاج احراز مقام بیان است.

ان قلت: کلام و مراد استعمالی همانطور که احتمال دارد مطلق باشد، ممکن است مهمل باشد و لذا حمل کلام بر هر کدام، محتاج احراز است.

قلت: «معنای مطلق» دارای قیدی زائد نسبت به «معنای مهمل» است و لذا صرف «عدم احراز مقام بیان» کلام را در مرتبه اهمال باقی می‌گذارد. به عبارت دیگر، اهمال قدرمتیقن از مراد استعمالی است و لذا محتاج چیزی مازاد بر معنای موضوع له نیست.



